انترناسیونال 803

حمید تقوایی

**در پاسخ به یک هیاهو**

اخیرا سیاوش دانشور از رهبری حزب حکمتیست به بهانهسخنرانی من در تورنتو انتقاد که چه عرض کنم به پرخاش تند و خصمانه ای علیه من و حزب کمونیست کارگری دست زده است و درابتدا هم اظهار امیدواری کرده که یادداشت ایشان با "جنجال‌های غیر‌متمدنانه و تعصبات سکتاریستی روبرو نشود". متاسفانه اولین مصداق جنجال سکتاریستی و غیرمتمدنانه همین یادداشت کذائی ایشان است.اما من در پاسخ به اینیادداشت مقابله به مثل نمیکنم. نکاتی را برای روشن شدن موضوع بخصوص به خواننده ای که احتمالا کل سخنرانی را نشنیده و با این هیاهو روبرو شده است توضیح میدهم و قضاوت را به خواننده میسپارم.

نکته اول اینست که ایشان کل سخنرانی را با این ادعاکنار میگذارد که "مجموعه کلی گوئی و آژیتاسیون پوپولیستی و صدور احکام خود خشنودکن است و چیز دندانگیری در آن یافت نمیشود."به نظر میرسد منتقد ما در اصل بحث چیز دندانگیری برای نقد پیدا نکرده است و تصمیم گرفته است با یک حکم کلی "آژیتاسیون پوپولیستی" خیال خودش را راحت کند. این ادعا برای قانع کردن کسی نیست،بلکه برای جلب توجه کسانی است که فی الحال علیه حزب ما صف کشیده اند. برای خنک کردن دل سوته دلانی است که تنها میتوانند حول چنین پرخاشهائی به حمید تقوائی و حزب کمونیست کارگری گرد هم آیند و احساس مجاهدت کنند. این گردهمائی فی الحال در کامنتها و لایک زدنهای زیر این نوشته در صفحه سیاوش دانشور آغاز شده است. اما به کسانی که واقعا و صادقانه میخواهند بدانند که تا چه اندازه سخنرانی من در تورنتو "راست و پوپولیستی" بوده است توصیه میکنم که به این سخنرانی رجوع کنند و کل بحث، و نه فقط دوسه جمله انتخابی و تحریف شده از بخش پرسش و پاسخ، را ملاک قرار بدهند.

البته منتقد ما شیوه دیگری دارد. مستندات ایشان نه کل بحث و دیدگاه و مضمون و خط و جهت حاکم بر آن، بلکه چند جمله و عبارت - و نه حتی موضعگیریها- ای است که در بخش سئوال و جواب مطرح شده است. چند عبارت بریده از متن در مورد شیرین عبادی و مسیح علینژاد قرارست همه را قانع کند که حزب ما در پوپولیسم غرق شده و ضد چپ و پرو راست شده و غیره و غیره. این چند جمله بهمراه نمونه هائی از دوره انتشار هفته نامه ایران تریبون در حدود سه دهه پیش و برخورد به "جنبش سبز" ٨٨ و "کودتای اوکراین" بهم بافته شده تا جائی برای تردید در پوپولیسم و راست روی من و حزب کمونیست کارگری باقی نماند.

شیوه جالبی است. در نقد یک سخنرانی وارد متن و مضمون آن نمیشوند ولی از سی سال قبل شاهد مثال می آورند! و ادعا هم میکنند که خواستار یک بحث سیاسی باز و بدور از جنجال هستند. ما در اینجا نه با یک نقد سیاسی بلکه با یک هیاهو طرف هستیم.

**انقلاب و منزه طلبی**

تا آنجا که به موضوع انقلاب و متدولوژی برخورد به انقلاب و تحولات ٨٨ و غیره مربوط میشود بارها در این مورد گفته و نوشته شده است. اما اکنون که باز این بحث مطرح میشود ناگزیرم برای چندمین بار به این بحث بپردازم.

اختلاف نظر در مورد شیوه برخورد به انقلاب از همان مقطع بعد از درگذشت منصور حکمت در صفوف حزب آغاز شد. (خواننده علاقمند میتواند به اسناد این مباحثات که علنا منتشر شده و در دسترس است رجوع کند). این یکی از اختلاف نظرات پایه ای بود که به جدائی حزب حکمتیست منجر شد. موقعیت سیاسی امروز ما اساسا ناشی از انتخاب ما در آن دوره است.

کورش مدرسی بجای انقلاب (بقول خودش"انقلاب سواری") سناریوی نافرمانی مدنی+رفراندوم+ قانون اساسی را مطرح کرد و طرفدارانش با وجود اینکه اعلام کردند نظرات او را قبول ندارند به همراه او حزب را ترک کردند. اولین بار در دل همین جدال لقب "آژیتاسیون پوپولیستی" به سوی ما که بر انقلاب تاکید میکردیم پرتاب شد. آن زمان سیاوش خود یکی از منتقدین این نظرات کورش مدرسی و دریافت کننده لقب انقلاب سواری پوپولیستی بود.اما متاسفانه امروز با همین انگ به سراغ ما آمده است. دوستان حکمتیست از رهبرشان جدا شده اند اما همچنان همان متد و شیوه نگرش به انقلاب را حفظ کرده اند. ریشه اختلاف نظر بر سر ٨٨ اینجاست.

ما خیزش ٨٨ را جنبشی انقلابی ارزیابی کردیم چون توده مردم علیه کل دستگاه حکومت به خیابان ریختند؛ و حکمتیستها آنرا جنبش سبز و ارتجاعی نامیدند،چون این حرکت توده ای به بهانه تقلب در انتخابات و حمایت از موسوی و کروبی آغاز شده بود. ملاک دوستان حکمتیست محمل و بهانه شروع حرکات اعتراضی و خیزشهای توده ای و نفوذ و دخالت نیروهای راست و ارتجاعی در آنست. با چنین ملاکی خیزش ١٨ تیر ٧٨ نیز حرکتی ارتجاعی است چون به بهانه بسته شدن روزنامه دو خردادی سلام شروع شد و دفتر تحکیم وحدت که یک نهاد دانشجوئی طرفدار خاتمی بودنقش فعالی در آن داشت. در تحلیل و تبیین همین خیزش ١٨ تیر منصورحکمت مقاله ای نوشت تحت عنوان "جنبش توده ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز میشود". این دوستان که خود را حکمتیست میدانند قاعدتا موضع و برخورد منصور حکمت به ١٨ تیر را باید قبول داشته باشند. اما نمیتوان خیزش تیر ٧٨ را آغاز جنبش توده ای برای سرنگونی دانست و خیزشی بمراتب توده ای تر، رادیکال تر و طولانی تر ازآنرا ارتجاعی نامید. با چنین ملاکهای غیر سیاسی و ایدئولوژیکی حتی باید انقلاب ٥٧ را هم ارتجاعی نامید چون خمینی رهبر آن بود و الله اکبر یک شعار اصلی آن. و خیزش اوکراین که با حرکت توده مردم به ستوه آمده از شرایط غیر قابل تحمل اوکراین پیوسته به بازار آزاد شروع شد را هم باید به پای کودتای آمریکائی نوشت. کودتا خصلت نمای خیزش مردم اوکراین نبود، قیچی کننده آن بود. من همان زمان در اینباره نوشتم:

"تحولات اوکراین نه ادامه انقلاب نارنجی و کلا انقلابات مخملی است و نه بازگشت به جنگ سرد بلکه اعتراضی است در چارچوب انقلابات و اعتراضات این دوره علیه دولتها و یک درصدیهای حاکم. ... میتوانید با این نکته موافق باشید و در عین حال تحولات اوکراین را انقلاب ندانید. در این صورت اختلاف ما بر سر نامگذاری تحولی است که در مضمون و زمینه های شکلگیری آن اتفاق نظر داریم. اما اینکه چرا این تحول را انقلاب نامیدم دلیلم بسادگی اینست: هر زمان در پایتخت یک کشور چند صد هزار نفر- طبق آمار ویکی پدیا از چهارصد تا هشتصد هزار نفر در هقته اول دسامبر و پنجاه تا دویست هزار نفر در راهپیمائی ها- علیه دولت حاکم بخیابان بیایند، میدان اصلی شهر را تصرف کنند، تحت حمله پلیس و تک تیراندازها بیش از هشتاد کشته بدهند و عقب ننشینند، و بالاخره باعث سقوط دولت و فرار رئیس جمهور بشوند، و بعد هم دولت موقت ناگزیر شود بمیدان رجوع کند و اعتبارش را از مردم بگیرد، من آن تحول را انقلاب مینامم. اینکه احزاب و نیروهای راست و فاشیست و اولترا ناسیونالیست و کلا دار و دسته های حاکم و دولتهای غربی و روسیه و غیره چگونه دخالت کردند و چه نقشی داشتند در خصلت و ماهیت این حرکت تغییر نمیدهد." وبه نظر من این متدی است که هر نیرو و حزب انقلابی که نمیخواهد تنها نظاره گر و قاضی تاریخ باشد، باید در برخورد به تحولاتی نظیر تحولات در ایران ٨٨ و یا اوکراین٢٠١٤ داشته باشد.

اما مساله از اوکراین و ٨٨ فراتر است. با متدولوژی و مواضعی که این دوستان دارند هیچ خیزش توده ای قابل حمایت نیست. چون همیشه نیروهای بورژوایی و راست هم در حرکتهای توده ای حضور بهم میرسانند. نیروهای راست بر خلاف فرقه های چپ منزه طلب که فتوا میدهند "مردم خر نشوید" خانه نمی نشینند، بلکه در تحولات انقلابی فعالانه دخالت میکنند و تلاش میکنند آنرا تحریف کنند و به شکست بکشانند. هیچ انقلابی با هژمونی چپ و رهبری کارگری بدنیا نمی آید. باید وارد کوران انقلاب شد و رهبری و هژمونی را به چنگ آورد. ما این روش را انتخاب کرده ایم . یعنی همان روشی که خیزش ١٨ تیر را آغاز جنبش توده ای برای سرنگونی مینامد و به یاد انقلاب ٥٧ تاریخ شکست نخوردگان را مینویسد. دوستان حکمتیست بر عکس قدم در راهی گذاشته اند که خیزش انقلابی را از پیش شکست خورده اعلام میکند، مردم را به خانه نشینی فراخوان میدهد و بعد هم دلش را به این خوش میکند که دیدید گفتیم!

پاسیفیسم نتیجه ناگزیر چنین موضعگیریهائی است. این منزه طلبی و خودداری از حتی پا به آب زدن- قسمت گود استخر پیش کش- ظاهرا خیلی رادیکال و اصولی به نظر میرسد، اما در واقع بیشترین خدمت را به راست میکند. وقتی خیزش انقلابی ٨٨ را به حساب موسوی و کروبی مینویسید و آنرا جنبش سبز مینامید، راست را بزرگ داشته اید. وقتی فراخوان خانه نشینی میدهید میدان را برای یکه تازی راست خالی میکنید. زمانی منصور حکمت در سمینار "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است" گفت"خوشم نمى‌آيد از کسانى که کتاب مفصل مينويسند تا بگويند نميشود هيچ کارى کرد. اگر هيچ کارى نميشود کرد اين کار را هم نميکردى و ميرفتى خانه ات ديگر!"

این را منصور حکمت در نقد کسانی گفت که آن زمان از حزب جدا شده و کتاب چند صد صفحه ای در مورد ماندگار بودن جمهوری اسلامی نوشته بودند. در مورد تز مشعشع "مردم خر نشوید" نیز دقیقا همین را باید گفت.

اینجا لازمست به نکته ای در مورد شعارها اشاره کنم. منتقد ما ادعا میکند شعار "سپهسالار پینوشه ایران شیلی نمیشه" در ٨٨ داده شده. تا آنجا که من بیاد دارم این شعار از جانب توده ای ها در زمان ریاست جمهوری بنی صدر و بعد از مغضوب واقع شدن او مطرح شد. منظور ازپینوشه هم بنی صدر بود و نه خمینی. بنابرین آنچهمنتقد مادر مورد تشابه خامنه ای با پینوشه و موسوی با آلنده بهم بافته و همه را به حزب ما منسوب کرده تماما و از اساس پوچ و بی پایه است. اگر چنین شعاری هم در ٨٨ داده شده باشد قاعدتا باید از طرف حزب الهی ها وعلیه موسوی باشد و از این نظر بیشتر میتواند با مواضع حزب حکمتیست خوانائی داشته باشد. با اینهمه منتقد ما این شعار را،آنهم با تعبیری وارونه، به ٨٨ و مواضع حزب ما وصل کرده و بدنبال آن به قلمفرسائی علیه پوپولیسم حزب پرداخته است.

اگر کسی واقعا و صادقانه میخواهد شعارهای ٨٨ را مرورکند باید "موسوی بهانه است کل نظام نشانه است" را در صدر لیست خود قرار بدهد. این شعارخصلت نمای خیزش انقلابی ای بود که به قیام مردم در ٦ دی و یورش آنها به مقرهای نیروهای بسیج و سپاه منجر شد. آن زمان دوستان حکمتیست قیام ٦ دی را با این دلیل بسیار کوبنده که در روز عاشورا اتفاق افتاده به حساب حکومت ریختند و یکبار دیگر حقانیت موضع مشعشع "مردم خر نشوید" را نتیجه گرفتند.

در مورد عبارت با موسوی کشتی نمیگیریم که به نقل محافل ضد حزب در آن دوره تبدیل شد و امروز باز جناب دانشور خواسته است با تکرار آن سازش حزب با راست را نتیجه بگیرد فقط کافی است خواننده به نوشته ها و مصاحبه ها و گفتارهای تلویزیونی من و کل حزب در آن دوره در نقد روز بروز مواضع و اظهارات موسوی و کروبی و طرفدارانشان مراجعه کند. همان دوره ای که دوستان منزه طلب ما مشغول واریز کردن اعتراضات توده مردم به حساب جنبش سبز بودند ما گام بگام و بطور زنده و مشخص مواضع موسوی و طرفدارنش را نقد و افشا میکردیم و از جامعه با شعار "موسی بهانه است کل نظام نشانه است" پاسخ میگرفتیم.

در آخراجازه بدهید با نقل قول نسبتا مفصلی از منصور حکمت که بروشنی متد کمونیسم کارگری در برخورد به جنبشها و حرکتها توده ای را توضیح میدهد این بخش را بپایان برسانم:

"کمونیسم کارگری چون نگاه میکند و انسانیت را ميبیند که دارد با همه ابزارهایی که دسترس او هست و شعوری که در دسترسش هست مبارزه میکند، میتواند بفهمد که پشت این شعارها و فرمولها پرچمهای متنوعی که بشریت بلند کرده واقعا چه امیالی هست. و چرا واقعا حتی بخشی از آن جنبش مال شما هست و او الآن پشت آن پرچم است. در نتیجه رابطه ما را با احزاب، جنبشها، بخشهای مختلف و پرچمهای مختلف دگرگون میکند.

یکی گفته بود "فاشیسم و ناسیونالیسم و مذهب اَشکال انحرافی اعتراض پرولتاریا" است! من برایش نوشتم نه اینطور نیست. اینها اَشکال بورژوایی است برای قالب زدن به جنبشهای اعتراض کارگری. خود کارگر از خودش مذهب بیرون نميدهد. خود کارگر از خودش ناسیونالیسم بیرون نميدهد. خود کارگر از خودش رفرمیسم بیرون نميدهد. کارگر از خودش نخواستن آن وضعش را بیرون میدهد، بطور خودبخودی. ناسیونالیسم، مذهب، رفرمیسم دیدگاه‌ها و جنبشهای سیاسی هستند مثل من و شما که خودشان را برده‌اند و گذاشته‌اند جلوی جامعه برای اینکه بتوانند از طریق اینها مردم حرفشان را بزنند. اگر این جنبشها را بگیرید جامعه هیچ چیزی نميتواند بگوید. ولی از طریق مذهب، از طریق ناسیونالیسم، از طریق اصلاح طلبی، از طریق لیبرالیسم سعی میکند دردش را بگوید.

و دقیقا این نگرش است که ما را موظف میکند، بعدا در بحث حزب و جامعه میگویم، که برویم خودمان را بعنوان یک انتخاب واقعی بگذاریم پهلوی بقیه جنبشها در جامعه. تا همانقدر که میشود لیبرالیسم را یا رفرمیسم و پارلمانتاریسم و ناسیونالیسم را بعنوان یک روش اعتراض به آمریکا، مثلا فرض کنید به امپریالیسم انتخاب کرد، کمونیسم کارگری را هم میشود بعنوان یک روش برای اعتراض به وضع ناهنجار زندگی در یک کشور تحت سلطه امپریالیسم انتخاب کرد.

شما نميتوانید جهان را بخاطر عدم حضور خودتان ملامت کنید. اگر شما بعنوان یک جنبش سیاسی حضور ندارید که در نتیجه آن مردم به جنبش کمونیستی شما بپیوندد، نميتوانید به آنها خرده بگیرید که چرا به جنبش فمينیستی پیوسته‌اند. یا چرا به جنبش ناسیونالیستی پیوسته برای اینکه دردش را بگوید. اینها جنبشهای سیاسی‌ای هستند که زودتر از من و شما جنبیده‌اند و رفته‌اند جلوی صحنه و انتخاب داده‌اند و نیازهای مردم را کانالیزه میکنند. ما این قدرت را داریم که پشت این را ببینیم و بگوییم پشت همه اینهایی که ميبینید امیال طبقات اصلی اجتماعی را میشود دید و اگر شما این صلاحیت را پیدا کنید بعنوان یک جنبش سیاسی که بروید جلوی صحنه، او دیگر نميرود پشت ناسیونالیسم کُرد. ميآید پشت جنبش کمونیستی. که همینطور هم شد. اگر شما پرچم کمونیسم را یکجایی بلند کنید یک مقدار زیادی از آدمهایی که قبلا فکر میکردند آها! باید از طریق رادیکالیزه کردن ناسیونالیسم به امرشان برسند ميآیند و راحت در جنبش کمونیستی عضو میشوند."

دخالتگری و فعالیت گسترده حزب ما در حرکتها و جنبشهای اعتراضی بر این متد مبتنی است. و برعکس، کسانی مثل دانشور و حزب حکمتیست که درست در نقطه مقابل متدی که منصور حکمت توضیح میدهد، از حضور نیروهای راست در یک حرکت توده ای ارتجاعی بودن آن را نتیجه میگیرند،تنها میتوانند به پاسیویسم و انفعال مطلق برسند. از نظر متدولوژیک غیبت این دوستان نه تنها از خیزشهای انقلابی نظیر ٨٨ بلکه از مبارزات روزمره ای که علیه اعدام و حجاب و سنگسار و بیحقوقی کودکان و تخریب محیط زیست و برای آزادی زندانیان سیاسی و غیره و غیره هر روزه در جامعه جریان دارد از اینجا ناشی میشود. این یکی از دلایل بی عملی این حزب در همه این عرصه ها است.

**جنجال بر سر شیرین عبادی و مسیح علینژاد**

دوست عزیز ما مدعی است که من شیرین عبادی را انقلابی نامیدم و مسیح علینژاد را با لنین مقایسه کردم و باز این بهانه ای شده است برای تاختن به پوپولیسم و راست روی ما. اجازه بدهید ببینیم واقعا موضوع از چه قرارست.

من در ابتدای سخنرانی ام در بحث در مورد ایزوله شدن و بی افق شدن استحاله چی ها در شرایط انقلابی حاضر از شیرین عبادی اسم بردم وگفتم با خیزش دیماه ٩٦ "دو خط اصلی در سیاست ایران،استحاله و سرنگونی طلبی تعیین تکلیف شد. استحاله کنار زده شدو سرنگونی طلبی در ٩٠ شهر آمد توی خیابان. بطوریکهاستحاله چی های گذشته یا ساکت شدند یا اظهار ندامت کردند یا بالاخره گفتند جامعه از ما رد شده و به نتیجه ای نمی رسیم. امثال خانم شیرین عبادی میگویند اشتباه کردیم ببخشیدالان متوجه شدم داستان چیه" .

اینجا بحث بر سر تعیین تکلیف خط استحاله تحت فشار جنبش سرنگونی طلبانه و اظهار ندامت برخی ازاستحاله چی ها است. در بخش سئوال و جواب هم اسم شیرین عبادی در همین چهارچوب مطرح میشود. سئوالی در مورد اینکه بعضی ها مسیح علینژاد را زن مستقل و الگو میدانند مطرح میشود و پاسخ من اینست: "اینجور نیست. الگو دختران خیابان انقلاب هستند، الگو سپیده قلیان است. چرا بگوئیم مسیح علینژاد!یک موقع شیرین عبادی مطرح بود که الان تواب شده حالا آمده در صف انقلاب. مسیح علینژاد هم از همانجا می آید ولی گذشته شان مهم نیست من خوشحالم که شیرین عبادی آمده در صف سرنگونی طلبی، به نفع مردم است. مسیح هم هر چه اینطور کار کند به نفع مردم است ولی اگر از الگو صحبت میکنید لطفا کم فروشی نکنید به مردم. یکی ایراندخت را الگو میکند یکی فاطمه زهرا را و یکی مسیح علینژاد را. الگوی ما سپیده قلیان است عکسش را بالا ببرید و اسمش را مطرح کنید. اعلام هم کرده که من مارکسیست و کمونیست هستم."

نقل قول کمی طولانی شد. ولی خواستم کل پاراگرافی که عبارت"شیرین عبادی آمده به صف انقلاب" از آن بیرون کشیده شده را نقل کنم تا خواننده متوجه شود که بحث بر سر چه بوده است. خودتان قضاوت کنید که آیا مضمون همین قسمت بحث- حال کل سخنرانی به کنار- در نقد راست و دوخردادیها است و یا در وصف و حمایت از آنها. ظاهرا گناهکبیره من آنست که گفته ام هر چه بیشتر از استحاله چی ها سرنگون طلب شوند به نفع مردم است. آن هم با تاکید بر بزرگداشت دختران خیابان انقلاب و سپیده قلیان در برابر قهرمان سازی از امثال مسیح علینژاد و شیرین عبادی. تنها کسی میتواند این بحث را دفاع از راست و دو خرداد تعبیر کند که از پیش تصمیمش را برای افشاگری از حمید تقوائی گرفته باشد.

**هیاهوی "توهین به لنین"**

گناه کبیره دیگر من اینست که گویا مسیح علینژٰاد را با لنین مقایسه کرده ام! این حتی پوچ تر و مسخره تر از مورد شیرین عبادی است. از من در مورد ملاقات مسیح علینژاد با پمپئو پرسیده اند و پاسخ من اینست که ما به نفس ملاقات نقدی نداریم. مهم اینست که موضوع بحث و مذاکره چیست. و در ادامه میگویم متاسفانه گرایشی در جنبش چپ وجود دارد که نفس تماس با دولتهای بورژوائی و یا امپریالیستی و بویژه با دولت آمریکا را حرام میداند. حزب ما اینطور فکر نمیکند و این هم مربوط به امروز و یا دوران بعد از منصور حکمت نیست. حزب ما سالها قبل قراری را که بوسیله منصور حکمت نوشته شده بود تصویب کرد مبنی بر اینکه ملاقات و مذاکره حزب با دولتها بجز دول اسلامی مجاز است. باشرایطی که مذاکره شفاف و علنی و بدون قید و شرط باشد و غیره.

مثال لنین و موضوع توافق او با دولت آلمان و سفر مخفیانه اش به روسیه با قطار آلمانی ها در این رابطه مطرح میشود. یعنی در نقد چپهائی که مذاکره با آمریکا را حرام میدانند و هویتشان نظیر اس دبلیو پی انگلیس و حزب توده و اکثریت در ایران آمریکاستیزی است. لنین در این متن مطرح میشود و نه در مقایسه با مسیح علینژاد. اما اگر قصد مچگیری و پرونده سازی باشد میتوان اینها را به هم مربوط کرد. بالاخره در سئوالیمربوط به ملاقات مسیح با پمپئو بحث مطرح شده و منتقد منصفی مثل سیاوش دانشور میتواند اصل موضوع را نادیده بگیرد، مسیح را به لنین وصل کند و جنجال راه بیندازد که به لنین توهین شد. میفرمایند "حرکت مسیح علینژاد یکی از قهرمانان حزب کمونیست کارگری، توسط آقای تقوائی و رئیس دفتر سیاسی‌شان با ابتذال بالائی با لنین رهبر مهمترین انقلاب کارگری جهان مقایسه شده است!!" بله بی شک ابتذالی در اینجا قابل مشاهده است. ابتذالی که با مقدسات و تابوهایش میخواهد مضمون بحث را لوث کند و گرد و خاک بپا کند. تکلیف ادعای "مسیح بعنوان قهرمان کمونیست کارگری" را بالاتر روشن کردیم. منتقد عزیز ما هم آن جملات را شنیده است و با اینهمه این ادعاها را مرتکب میشود.

این هیاهو بر سر توهین به رهبر مهمترین انقلاب کارگری جهان تنها نشانه شیوه شبه مذهبی منتقد ما است. انسان به یاد توهین به مقام معظم رهبری و توهین به اعلیحضرت در دوره شاه می افتد که شیوه رایج پرونده سازی علیه مخالفین بود. میخواهند مضمون بحث را زیر توهین به مقام معظم لنین مدفون کنند.بحث بر سر تابو و نجس نبودن رابطه با دولتهای بورژوائی است و گردو خاک میکنند تا در همین مورد اظهار نظر نکنند.

چپهای "ضد امپریالیستی" نظیر سوسیال شونیستهای انترناسیونال دوم در همان زمان لنین را جاسوس آلمان و انقلاب اکتبر را کودتای معماری شده از طرف آلمانی ها نامیدند. متاسفانه این گرایش ضد آمریکائی که امروز تا حد ارتجاع ناب از جانب نیروهائی نظیر اس دبلیو پی انگلیس و حزب توده ایران نمایندگی میشود هنوز تماما از جنبش چپ ایران رخت بر نبسته است. اگر مقایسه ای در کار است مقایسه چپ های ضد آمریکائی نظیر اس دبلیو پی با منشویکهای آن دوره است. منتقد ما هم کل بحث را شنیده است اما همچنان دوست دارد در مورد توهین به لنین گرد و خاک کند. شان نزول این هیاهوی ایشان، همچنان که پائین تر خواهیم دید، نوعی اظهار لطف و چراغ سبز زدن به این نوع چپ ضد آمریکائی است تا دفاع از رهبر مهمترین انقلاب کارگری!

**بازهم در دفاع از انسانگرائی کمونیستی**

سیاوش دانشور موقعیت را مناسب دیده تا یکبار دیگر به شعار انقلاب انسانی برای حکومت انسانی بتازد. این شعار و کلا بحث در مورد انسانگرائی سوسیالیستی نه در خود سخنرانی و نه در بخش سئوال و جواب آن مطرح نشده ولی باید دیگر متد جناب دانشور را شناخته باشید. بهانه ای پیدا کرده تا پرونده پوپولیستی ما را باز کند و چه چیزی پوپولیستی تر از دفاع از انسان و انسانیت وتداعی کردن سوسیالیسم با آن!

من در توضیح انسانگرائی سوسیالیستی اخیرا مقاله ای تحت عنوان "سوسیالیسم عین انسانیت است" نوشته ام و نیازی نمی بینم اینجا وارد بحث در این مورد بشوم. تنها بخشی از متن اولین سخنرانی منصور حکمت در خارج کشور در اکتبر ٩٩ را در اینجا نقل میکنم:

"من فکر ميکنم زيپ پوست هر انسان منصفى را باز کنيد يک کمونيست بلشويک را ميبينيد که ميخواهد از آن بيرون بيايد. در وجود تک تک ما سوسياليستهاى پرحرارتى نهفته است که ميخواهد از اين قالب بيرون بزند. از قالبهايى که هيچکدام از آنها از بدو تولد همراه ما نبوده‌اند. قالب نژادى، قالب مذهبى، قالب ملى، قالب قومى، قالب سنى، قالب جنسيتى، هيچکدام اينها هویت ما را در بدو تولدمان شکل نداده‌اند. من معتقدم آن سوسياليسم درونى ما، آن آدم سوسياليستى که داخل پوست جلد ماست زير بار هویتهائی که در طول زندگيش برايش تراشيده ميشود، و هست در فضا، و شما ميبينيد، و هر روزه آنها را حس ميکنيد، مدفون است.يکى از کارهايى که يک حزب کمونيستى بايد بکند اين است که اين فضا را کنار بزند و آن آدم سوسياليستى که در وجود اکثريت ما، لااقل در وجود آن بخشى از ما که آدمهاى منصفى هستيم، را بيرون بياوريم".

اگر کسی تاکید ما بر خصلت انسانی سوسیالیسم و مترادف گرفتن حکومت کارگری با حکومت انسانی را پوپولیسم میداند باید اول تکلیف خود را با این نظر منصور حکمت روشن کند. من این نوشته منصور حکمت را، که بقول خودش درباره "قلب کمونیسم" است، بهترین توصیف "اساس سوسیالیسم انسانست" و مبنای هم ارز بودن انقلاب و حکومت سوسیالیستی با انقلاب و حکومت انسانی میدانم. در نوشته "سوسیالیسم عین انسانیت است" توضیح مشروح تری در این باره داده ام که خواننده علاقمند میتواند به آن رجوع کند.

**دلجوئی از چپ سنتی**

منتقد منصف ما مدعی است که من با زبان احترام آمیزی از مسیح علینژاد و شیرین عبادی سخن گفته ام و با زبان تندی به چپ تاخته ام. ( البته مصطفی صابر هم در اینجا شریک جرم من قلمداد شده است که لابد خودش اگر لازم بداند جواب خواهد داد). مدعی اند فحاشی به کمونیستها از زبان ما نمی افتد!واقعا؟ آیا نمونه ای از بر خوردما به نیروهای چپ سراغ دارید که با القاب بسیار "محترمانه و رفیقانه ای" که در همین نوشته تان نثار ما کرده اید حتی قابل مقایسه باشد؟ می فرمایند ما برای نزدیکی به راست از چپ سنتی کیسه بوکس ساخته ایم. آیا قضیه بر عکس نیست؟ آیا این شما نیستید که از حزب کمونیست کارگری کیسه بوکسی برای بدست آوردن دل یاران امروزتان ساخته اید؟یارانی که تا دیروز منصور حکمت را بخاطر کفرگوئیهایش در مورد حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه به باد حمله میگرفتند و امروز به شما احساس نزدیکی میکنند؟ امروز ظاهرا نوبت حمله به کفرگوئیهای حمید تقوائی است. و شما هم تشریف برده اید به آنطرف جوی.

میفرمایند امروز از چپ معتقد به بورژوازی ملی و مترقی و کمونیسم روسی و چینی و غیره خبری نیست و بنابرین چپ سنتی موضوعیتی ندارد. واقعا اینطور است؟آیا چپ غیر سیاسی، چپ ایدئولوژیک، چپ گروه فشار، چپی که قدرت سیاسی برایش میوه ممنوعه است، و چپی که ضدآمریکائیگری به هویتش تبدیل شده هم دورانش به سر رسیده است؟ آیا همین حزب شما نبود که با بالا گرفتن بحث رژیم چنج و حمله نظامی به ایران در دوره بوش پسر اعلام کرد در خارج کشور شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را کنار میگذارد؟ چپ سنتی یعنی چپی با این خصوصیات. اگر متوجه این تفاوتها نیستید لابد دارید به کمپ همین چپ کوچ میکنید. دارید منصور حکمت را متناسب با قد و قواره یاران امروزتان هرس میکنید.

کسی که از تفاوتهای کمونیسم کارگری با بقیه چپ مرزبندی با کمونیسم روسی و چینی و پوپولیستی را میفهمد حدود چهل سال از تاریخ تحولات جنبش کمونیستی در ایران عقب است. چهار دهه قبل مارکسیسم انقلابی با این نوع گرایشات تعیین تکلیف کرد. اگر امروز در چپ ایران با ذره بین هم نمیشود این گرایشات را پیدا کرد این را باید یک دستاورد مارکسیسم انقلابی دانست. اما برای کمونیسم کارگری "تفاوتهای ما" از نقد به کمونیسم نوع روسی و چینی بسیار فراتر میرود. یک رکن مهم و سیاسی این تفاوتها نظریه "حزب و جامعه" و "حزب و قدرت سیاسی" است که بویژه در شرایط امروز جایگاه تعیین کننده ای پیدا میکند. منصور حکمت در مقاله "حزب و جامعه: از گروه فشار تا حزب سیاسی" مینویسد:

"آنچه که يک سازمان را يک حزب سياسى ميکند و آن را از گروههاى فشار، محافل فکرى، فرقه هاى عقيدتى، کانون هاى ادبى و انتشاراتى و شبکه هاى محفلى متمايز ميکند، در درجه اول رابطه آن سازمان با قدرت سياسى است، چه بعنوان يک مفهوم در انديشه آن سازمان و چه بعنوان يک واقعيت در حيات و پراتيک آن سازمان."

و در ادامه تصویر روشن تری از این نوع گروه های فشار بدست میدهد:

"انزواى سازمانهاى کمونيستى از جدال قدرت در جامعه اکنون ديگر يک فرض عمومى است. تا جايى که اگر جز اين باشد مايه تعجب ناظران ميشود. براى بسيارى، بويژه و قبل از همه براى خود رهبران و فعالين اين سازمانها، کمونيسم نه يک جريان مدعى قدرت، بلکه فرقه کاهنانى است که آتش آتشکده حقايق طبقاتى و آرمانهاى انسانى را براى آيندگان برافروخته نگاه ميدارند. خادمان سرخپوش و فروتن و بى ادعاى معبد تاريخ. قربانيان هميشگى ارتجاع. زندانيان سياسى ابدى. هشدار دهندگان حقايق به توده هايى که ظاهرا همواره راهى ديگر و رهبرانى ديگر را برگزيده اند".

دوره کمونیسم های روسی و چینی به پایان رسیده ولی متاسفانه دوره گروههای فشاری که قدرت سیاسی برایشان میوه ممنوعه است، دوره کاهنان سرخپوش معبد تاریخ که ازفرقه شان پاسداری میکنند، و دوره چپ ایدئولوژیکی که از کمونیسم سیاسی و حزب سیاسی بیگانه است، هنوز خاتمه نیافته. کافی است کسی به نوشته های از گروه فشار تا حزب سیاسی، مبانی کمونیسم کارگری( سمینار ژانویه ٢٠٠١)، و "آیا پیروزی کمونیسم در ایران ممکن است" رجوع کند تا متوجه شود تفاوتهای ما کجاست.

دوستان! نزدیکی شما به سایر سازمانهای چپ بخاطر متمایل شدن آنها به نظرات منصور حکمت نیست، بخاطر دوری شما از این نظرات است. به هر کسی میخواهید نزدیک بشوید ولی از منصور حکمت مایه نگذارید.

تا آنجا که به سازمانهای چپ مربوط میشود رابطه ما و آنها علیرغم هر انتقادی که به یکدیگر داشته باشیم بسیار محترمانه تر و متین تر و سیاسی تر ازبرخورد سیاوش دانشور در این نوشته کذائی است. دوستان عزیز! من گردهمائی شما با نیروهای چپ را قدم مثبتی خواندم. اما اگر تصور میکنید که با حمله به حزب کمونیست کارگری اتحادتان قویتر میشود سوراخ دعا را گم کرده اید. حمله به حزب ما، بعد از مطرح شدن حزب بدنبال هفت تپه و مستندات سوخته رژیم، از جانب عناصری که خود را کمونیست مینامند و کمترین تمایلی هم به کمونیسم روسی و چینی و بورژاوزی ملی و مترقی ندارند، شدت گرفت. ما این را به حساب سکتاریسم و کوته بینی این عناصر و جریانات گذاشتیم وپاسخی به آنها ندادیم. عِرضِ خود میبرند و زحمت ما میدارند. امیدوارم این نوشته سیاوش آغاز پیوستن شما به این جماعت که ضدیت با حزب کمونیست کارگری به هویتشان تبدیل شده است نباشد.